

کتابخانه آستان قدس

فهرست شد

اردلان

۸/۱۱/۶۰

در رساله عشق و محبت ۸ سطر

اسم کتاب	بیاض اشعار متفرقه
مصنف	از سعدی و محمد صالح
مؤلف	
خطی	شکسته نستعلیق ۸ سطر
چاپی	
سال چاپ یا تحریر	
عدد اوراق	۲۰۵
جزء کتاب	ادبیات
شماره	
شماره عمومی	۱۰۲۹۹
شماره قبض	
واقف	خریداری
تاریخ وقف	۱/۵/۴۹
طول	۱۴
عرض	۶/۵

۱۲۰

نالیدن [illegible] / [illegible] پیدا نیست

پروازی [illegible] / [illegible]

با قوت بازوان عشق / [illegible]

با این همه [illegible] / بازآی [illegible]

درین [illegible] / بچشم [illegible] عشق [illegible]

بخم [illegible] / [illegible]

[illegible] / همانا [illegible] دارم

[illegible] / [illegible] دارم

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible] دارم

[illegible] / [illegible]

[illegible]

[illegible]

اگر [illegible] روزی
بخشد [illegible]

[illegible] / [illegible]

برادر [illegible]
بجان [illegible]

[illegible] / [illegible]

عاشقان دردم [illegible] دلدار
[illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible]

عمل [illegible]

[illegible]

۵

[illegible]

در ره عشق [illegible] آورده

حاصل [illegible] ماتم [illegible]

[illegible]

سم کرده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ازل [illegible] سداره دار

[illegible] قاصد [illegible]

بو صفر [illegible]

[illegible]

[illegible] صدی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

والسلام [illegible]

ولغیره

دردم نه همین بس که طبیبم نرسد
الهم زتغافل طبیب [illegible]

از حسرت [illegible]
[illegible]

[illegible]

ولد

فغان دل [illegible]
[illegible]

[illegible]

ولها

[illegible] بس [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ولد

عاشقی جور زدی دم محبت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ولی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

٧

ایضاً

افغان [illegible] در ازل [illegible]
ای عشق [illegible] در سر [illegible]

[illegible] ماهی [illegible]
گرم [illegible]

[illegible]
گرم [illegible]

رهی [illegible] کرد [illegible] اول
بیک [illegible]

کسی [illegible]
کی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دائم [illegible]
ای [illegible]

مغرور [illegible]
از [illegible]

ایضاً

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صد [illegible]
[illegible]

عمری [illegible]
ماهی [illegible]

[illegible]
مانند [illegible]

[illegible]

[illegible]

قافی

[illegible]
[illegible]

مژده [illegible]
[illegible]

[illegible]

٩

ثانی نعمه

از دو لعل که خضر نوش [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ولی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

یمنی جایکه تو را مایکه سعدی را کسی شیب که با خیال تو دعوی کند که من هستم

ولی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

١٠

لا ادری

نغمه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ولی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نغمه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ولی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

11

تتمه

کلاه داری [illegible]
که صبح [illegible]

منم [illegible]
[illegible]

وله

[illegible]
اول کیمی [illegible]

کوی بند [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
در [illegible]

سرفراز [illegible]
چون [illegible]

[illegible]
[illegible]

وله

تتمه

دردی [illegible]
بیچاره [illegible]

کوی بند [illegible]
[illegible]

وله

هزار [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

وله

[illegible]
[illegible]

[illegible]

بکام دشمنم ای [illegible] / کیمی [illegible]

رفیق [illegible] / جفا [illegible]

[illegible] / کیم [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible]

سویلر [illegible] ابروانه / [illegible] کیمیه [illegible]

ولی

رفیق [illegible] / [illegible]

علمم [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

ای جوانم [illegible] / یاری [illegible]

[illegible] شاه [illegible] / یاران [illegible]

جور [illegible] مقام عدل / [illegible]

یاری [illegible] / جان [illegible]

ورنشه که سعدی کلی دریه افاق
کر نه تصدیق کند از برور تر فانی

عهد با یار نه جدید زده ایمز بزرد
دولتی یز دار بر نبوی ورنی

لقیم ازندن کاشغر میرایم بصودلی
باری بیم ودربه نبیه برانی

نیم دار دلم ازقاف توتبای عیدزن
کرچه نوق تیز حقی برورونی

دینا یم عجب احمدی یار بار
کسند چون کند رحمت جوکانی

بیم را که منای دولسن دیلز
حرزده تن نظر زولسان فنی

نه نطاعنی دیده بوان ابرو دیر
دجان بلکی نمی برزاردنی

خولتش درده ایله بیددر مالی
ودار نیب بیان دهر تیالنی

الی سحر بوقعه کنی ایشه برحوی تینی
الی بوصبر قورد ارده ابیات فنی

ولی

هر دم کیه ای نورداده صبح از نور زبانی
محران بودم ابرنه نیم ورانی

سعدی نوان بیع کنی
الا بو زاق دم ازحب

فرنتی لعقی عشق حالم
بر امم نیز اصم بکی ز

عجب قفر کیدیعوتو نام بر ابی
عجب اردر نیابدی عجم دوئی

کجهانی رقیبی نی رسوایلیغی صادق
ورته بریهم ترنند و برخ بیروری

چون عار اندن نعادی عارتی
نزان بارکرفی نیم فنی غنانی

هرکاز یار بحر کنید در علو لی
داله درعشق علاقز بنکی قوتی

٢١

ناوکی غمزه‌ان دروی نشان ... / ... مکیدان ...

اردون ... خمیده ... / ... در ...

دلبر در جوانم در ... ادمی / ... خوار

ماه رو یاد دوی ... / ... هر ... جوانر

ولی

قد بالاش ... سنمی ... / ... زرد ...

... زیاده ... / ... لعلی ...

... دلبر ... / ... برابر

اوقلم ... / ... دلبدر

بهاری

ای ... ولت ... / ... فی عهد ... در

یا ... عزیز ... / ای ... دور ... در بار

له ایضا

... در ... حیوانی ... / ... ببار

بهاردی ... / ... ادات

فدات ... بهلوا / بار ... لقاه ...

... لعشقان ... / ... مرهوات

زهرا ... زنبند / ... جلدب

ای دیده ... لعشقان ... / چون ... در ... دار

[illegible] ... بیلم ... [illegible]
هر که ... [illegible] ... یار

[illegible] ... عشقی
... [illegible] ... یار

[illegible] ... محبوبی
[illegible] ... گلی بر

[illegible] ... سیه
[illegible]

[illegible] ... یار
[illegible]

[illegible] ... زرین
[illegible] ... قالدیر

[illegible] ... نابی ... [illegible]
[illegible] ... برابر

[illegible]
[illegible] ... یار

[illegible] ... ذوقنی
[illegible] ... مقبول

[illegible] ... قول
[illegible] ... اولور

[illegible] ... نویده
[illegible] ... مقبول

[illegible] ... گونول
[illegible] ... معمول

وله

[illegible] ... وفا
[illegible] ... معمول

[illegible]
[illegible] ... کی بر

[illegible] ... عشق
[illegible] ... برابر

[illegible] ... دلی
[illegible] ... دلبر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بروی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دست مرو [illegible] لعلی به لعل [illegible]
[illegible] بردن [illegible]

ای [illegible] صد [illegible] عشق
[illegible]

[illegible] ما [illegible]
[illegible] صد [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد
نور هدی وعلی آله واصحابه اجمعین بدان اسعدک الله
فی الدارین که این رساله ایست در بیان عشق و محبت در حال
مبتدیان طالبانیکه قدم درین طریق نهاده اند
معشوقان زهی عزیز مرد هیچ نسبت نیست
که مقصود از وجود با وجود انسانی رفت که گوهر عشق
دیگر نبوده است حدیث قدسی کنت کنزا مخفیا فاحببت
ان اعرف با وجود ملایکه در رفعت و عظمت از این
ازین سر خبر نداشته اند آدم علیه السلام چون از عالم
عدم قدم بفضای وجود نهاد این سر ظهور را آمد خبر
عشق دران عالم پیدا شد جلوه کرد در خشید
عشق آتش شد ازین آتش بر آدم زد که آتش عشق ...
غیرت

بمردم گری بخواه جام گلاب به خاک آدم ریز
عزیز من اکابر چنین فرموده اند که از هیچ راهی زودتر
از طریق عشق بمقصد نتوان رسید زهد و تقوی و ورع
جمله مقامات خوش است همه عالیست ولی عشق مقام
اعلا است سعدیا گر به عشق بلند است بلند ... سر
همی دست آنجا نرسد عاشق همت عالی می باید که این
طریق را بقدم همت طیران رفت نظر کن که ذره را
به آفتاب چه مناسبت است و در طلب آفتاب بر باطلی دیگر
شده است می خواهد که از قضا به نزد آفتاب خود را
یعنی آفتاب رساند و این حدیث را دلیل راه خود
ساخته است که من طلب شیئا وجد وجدا لکن اگر نیک
نظر کنی آن یکشند جذبه آفتابست که در وجود ذره
انداخته به جانب خود می کشد که جذبه او ذره را در
ربوده سوختن زعبادت دو عالم باید که سر از کشش
نتابد تا ملک گشته را ... عزیز من وجود عاشق ...

بخشاید که هست و محبت محبوب همچنین گاه رهبت گاه چون
در سرا برگاه رها افتد کی ضبط حال خود تواند کرد لی اضطرا
او را به جانب خود میکشد میل از طرف ما مشتاقان ره که
درگاه هر میل که بود از طرف گاه رهبا بود المجاز قنطرة
الحقیقه عزیز من عاشق اول تا قطع منازل مجاز نکند
بکعبه حقیقت نرسد و ازان بزرگان ازان جا گفته اند متاب
از عشق رو گرچه ز تو مجازیست که آن بهر حقیقت
کارسازیست بلوح اول الف با تا نخوانی
بقرآن درس گفتن کی توانی شنیدم شد مریدی مرد
پیری که باشد در سلوکش دستگیری بگفتا گر نرفته
در عشق از جا برو عاشق شو آنگه پیش ما آی که بی جامی
می صورت کشیدن نیاری جرعه معنی چشیدن ولی
باید که در صورت نمانی وزین پل زود خود را بگذرانی
چو خواهی رخت در منزل نهادن نباید بر سر پل ایستادن
و اکثر اکابر در بدایت حال بر صورت حسن فتنه میگردیده

اند

اند و ان صاحب کمال صوریست و یکی ازان سلسله
شیخ اوحدالدین کرمانی بوده است روح الله روحه او را
با جمال صبیان تعلق کرده اند که مری امردی را
چنان بند بود که جامه چشم وی را گرفته بود و چون کسی
بمجلس وی با در آمدی در وقتی امردی وی را گرفته بالا
بردی با او و برابر زدی شیخ شمس الدین تبریزی
قدس سره بصحبت وی با در آمد شیخ اوحدالدین با او التفاتی
نکرد و ساعتی بر آمد جای خلوتش بود و دران زمان یکی
مشهور را در مجلس وی در آمد شیخ پرسید که کیست گفتند
فلان جوان عراقی شیخ مر آن امردی را از بالای چشم
بر داشت و در وی نظر کرد بزبان حال گفت
اگر در شنه رحمت در آمد از در گر شنه بهشت برین گیسو
بحق ما شیخ شمس الدین از وی پرسید که در چه کاری گفت
در طشت آب ماه میبینم گفت اگر دنبل گردن نداری چرا
در آسمانش نمی بینی این بگفت و از مجلس وی بیرون رفت

پس معلوم شد که عاشقان صادق این نور را در کثرت
مظاهر مشاهده کرده اند اما عاشق را شرایط چند است
اول آنکه می باید عاشق را ملاحظه کند که ناگاه از ملازمت
وی که درین مرتبه خاطر معشوق نشنید او را از
مشاهده حقیقی پیدا نشود زیرا که حسن مستغنی است
و حال دمی مختلف گاه باشد که وقت اقتضای آن کند
که در حجلهٔ وحدت به خود پردازد هستی پری که بود فراز
دلبر از وصل هزار بار خوشتر و گاه باشد که معشوق
خواهد تا حسن خود را جلوه دهد او را میل به جانب
عاشق پیدا شود اما باید که ناز و سرکشی معشوق با عاشق
از غایت محبت باشد نه از ملالت در خاطر چنان باید
دانست که اگر معشوق رخ عاشق را روزی نه بیند آن روز دلش
آرام نباشد اما اظهار آن معنی نکند چنانکه گویند که مجنون
هر شب در پس قصر لیلی آمده فریاد می کرد و به زبان حال
گفتی به خیال سر زلفت همه شب خواب ندارم چه دورا

زلفت نسیم ده که به سر روی چمن است از آنجا
که سرکشی و ناز حسن است در خشم رفتی و گفتی از این
جا تن دور کنید الغرض سرکشی او از مجنون بمرادی چنین
گویند که لیلی آتش وصل و دوری شب بر بام قصر رفته
و فریاد آمده تا باشد که آواز مجنون بشنود چون اثری
ندید به نزد دایه دوید چون شکوفه بهار که از دست
سحر از جدا مانده باشد و چون گل رعنا که نسیم صبا با او
وداع کرده باشد پس به آن بیان گفت ای دایه امشب
آواز مجنون نمی آید نمی دانم که حال او چیست دایه گفت
دایه گفت منزلش دور است نه دوری و لیلی صبورتر بود که لیلی
دوری ضروری بود اما اگر بناله تشنیع کند پس از آن
جا دور کنید لیکن اگر سرکشی با خیالات آرام گرفته باشد که
به حکم آنکه در خواب چو روی یار دید بیداری یک
عاشقان در خوابست چرا چنین سراسیمه شدی گفت
یعنی عاشق در خواب مگر تشنه تا خفتی خفتن بر آن اگر

گر به نگارستان درخت سایه زر روی الطاف
خطاست نرسیم که خیال تو شی ریخته تو عذار
قدمش لب لهاتران خواست و شرط دوم آنست که
عاشق در حضور معشوق بتواند حسن عذر نکند زیراکه از طرف
که از طرفی محبت دور است ع مرغ چمن با گل نو خواسته
گفت ناز کم کن که درین باغ بسی چون تو شکفت گل بخ
خندید که از راست نرنجیم ولی هیچ عاشق سخن سخت به
معشوقه نگفت و در نظر معشوق التفات بکس نکند
زیراکه غیرت حسن بی نهایت تجمل مکن هرزه مرو رخنیم
بره دار معشوقه غیور است دل و دیده نگه دار دیدار
نگه دار شدم رهگذری بر گل نظری فکندم از بیخبری
دلدار ابطعنه گفت شرمت بادا رخسار من اینجا و تو
در گل نگری و شرط سیم آنست که نظر عاشق بر عیب
معشوق نیفتد و اگر افتد در طرف محبت ناقص باشد و به
کمال نرسیده باشد چنانکه شخصی در بغداد با صاحب

جمالی

جمالی که چهره اش رشک گل و سمن بود و چاه اش غیرت
مشک ختن محبت پیدا شده بود روزی که بجزیره الیمبا بود
که چون خواستی که به نزدیک معشوق رود چون به کنار
دجله رسیدی پای بر آب نهادی و بگذشتی و هیچ
آسیبی بوی نرسیدی اتفاقا روزی پیش معشوق نشسته
بود نظرش بر روی وی افتاد دید که بر چشم او گلی دارد
به معشوق گفت در چشم تو نقصانی پیدا شده است گفت چشم
مرا نقصان پیدا شده است بلکه عشق تو را نقصان پیدا
شده است می باید که بعد از این بر چه پا بگذاری که بهم
عاشق در یافت که معشوق چه میگوید چون بکنار دجله
رسید بر عادت معهود پای بر دجله نهاد و غرق شد پس معلوم شد
که نظر بعیب دوست دلیل بسیاریست از عیب دیده
بار اگر نبود بینای دیده باک ای عزیز
عاشق می باید که معشوقه با ان حیثیت که هر نوعی که معشوق
بر بیند ملاقات کند همان که معشوق حال او را داند

کفایت همین سعادت من بس که چون مرا
یعنی سگ حضرت که زد کین گدا اسیر بند است
و میان عاشق و معشوق گفت گویست که جز بگوش
چشم نتوان دانست جان جانان را حجت و حیث
که جز بگوشه چشم دلبر ابرو نتوان دانست نمود
هر جا که من و یار بهم باز رسیدیم از بیم بداندیش لب
خویش گزیدیم بی واسطه گوش و زبان از طرف
چشم بسیار سخن بود که گفتیم و شنیدیم وگاه باشد
که با خیال عاشق معشوق عشق بازد و گرید بخشم و با هم
گوساریم پنهان زنیز با ز عشق بازم وگاه باشد که عاشق با
محبت و عشق معشوق الفت کرد که پروای معشوق هم نباشد
باشد چنانکه مجنون بر سر کوی لیلی بیفتاد و بیهوش شد لیلی
چون از آنش خبر کرد از قصر فرود آمد و سر مجنون
را از خاک برداشت و بر کنار خود نهاد و چشم بگشاد

لیلی را دید برخاست و بتعجیل بدوید لیلی فریاد برآورد
که ای مجنون منم لیلی کجا میروی مجنون گفت ای لیلی عشق
تو مرا چنان فرا گرفته است که پروای تو ندارم دلال
عشق تو در سرای تو کشید اول غلام عشقم و آنگاه آن تو
ای عزیز همچنانکه عاشق را در عشق شرایط است معشوق را نیز
شرایط است اول می باید که محقق را از مقلد باز شناسد و
عشاق از زراق از بهر آنکه اکثر مردم در این روزگار
راه تقلیدی می سپارند و طریق تحقیق نمی ورزند
این مدعیان که گردن افراشته اند وین عاشق و رنج بر ساخته اند
بوکند خرم که عشق را در همه عمر جز نقش حروف هیچ نشناخته
اند دوم باید که بطعنه زنان و بدگویان التفات نکند زیرا
که پرتو اشعه جمال محبوب را چون دیده بصیرت عاشق را در نگیرند
آورده اند که یکی از ضعفاء روزی لیلی را از دور بدید با نز
دیکان خود گفت لیلی اینست لیلی بشنید و گفت ای امیر لیلی
منم اما تو مجنون نه ای دو غبار حشمت نگذارد که بچشمت در
آیم نظاره حسن مرا دیده مجنون باید تا به بیند که در همه عالم

باب روی چه ابروی تو بطاقم وازلب قت اف عهد و لبسم
فرص شمع از دل پروانه پرس حال گل از بلبل دیوانه پرس
زاهدا زار از نماز روزه گوی عاشقا نرا از در میخانه پرس
عندلیب مست داند قدر گل جغد را از گوشه ویرانه پرس
شرط سیم انست که امیزش را اختلاط با مردم کم کند از برای
اکر وهم بر عاشق بیچاره غالبست و عاشق را در طلب محبت غیرت
برینست که اگر معشوق بغیری التفات کند هم ان باشد که از عاشق
اتش غیرت بسوزد بلکه دیگر نماند بگذارد که در خیال غیر در اید غیرتم
باز چنانست که کردند به بگذارم که زران به خیال دیگران
بلکه عاشق میخواهد که چشمی نظاره حسن معشوق کند که چشم او هم در
میان نباشد از غایت رشک به خدا که رشکم اید به رفت نبینم
قول شیم که نظر دریغ باشد به چنان لطیف رویی شرط چهارم
می باید که چون عاشق را میل پیدا شود که دست پای معشوق را ببو
ورسد به باید که مانع ان نشود زیرا که منع دران صورت ترک
ادب شده که گنجی چنین اد... دم دران عظر کرده باشد
چنین اورده اند که سلطان ایکه سلطان محمود را شبی محبت

ایاز غالب شد از تخت سلطنت فرود امده پای ایاز را
ببوسد ایاز منع نکرد سلطان پیداشت که ایاز در خوابست واز
... داد ادب بجا نیاورد گفت منع محمود ایاز گفت
معلوم است باید که حضرت سلطان را معلوم باشد که تا گنبد دنیا
پای ... ... که اثر لطف و قبول است دانا انست
که هرگاه که سلطان خواهد که با دل خود عشق بازد ایاز بیچاره
را ان حد کی باشد که در میان اید عشق چون دست نداد
بر دل برد سر زیاد فرق ... ... اللهم

[illegible]

والسعید [illegible]

[illegible]

[illegible]

قاضی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مجنون [illegible]

[illegible] دل

[illegible]

والده سعید بیک

[illegible]

والده سعید

[illegible]

نمونه خط

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

والده مجد [illegible]

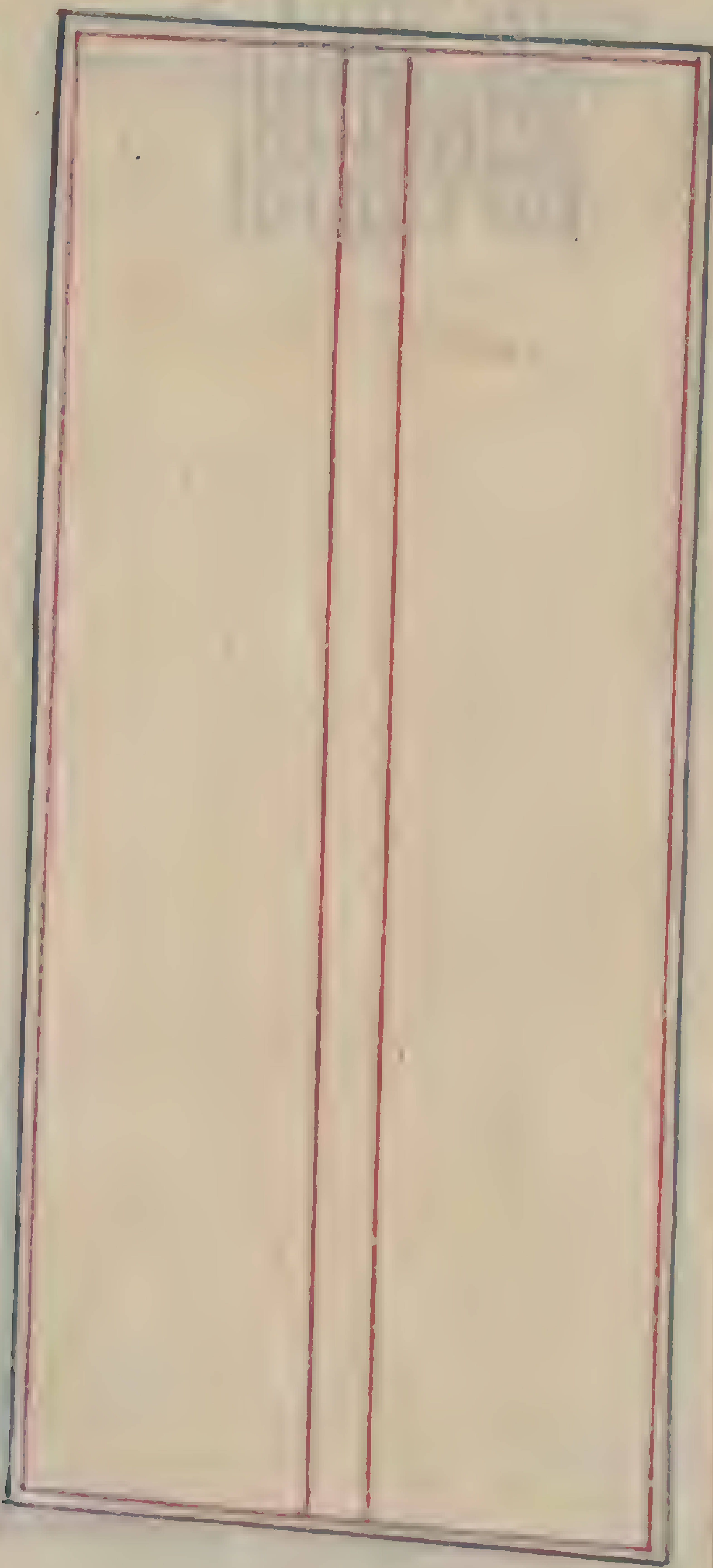
[illegible]

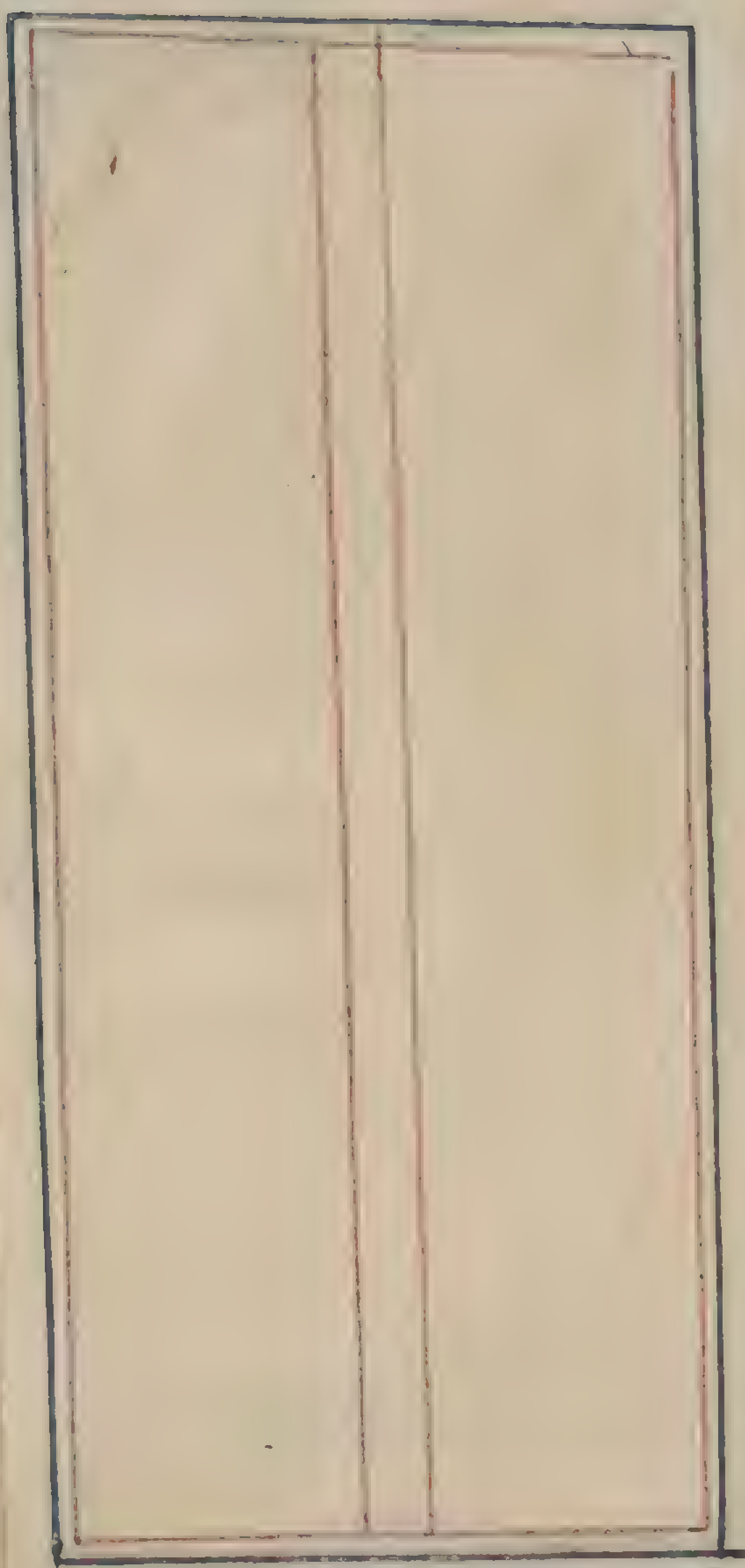
[illegible]

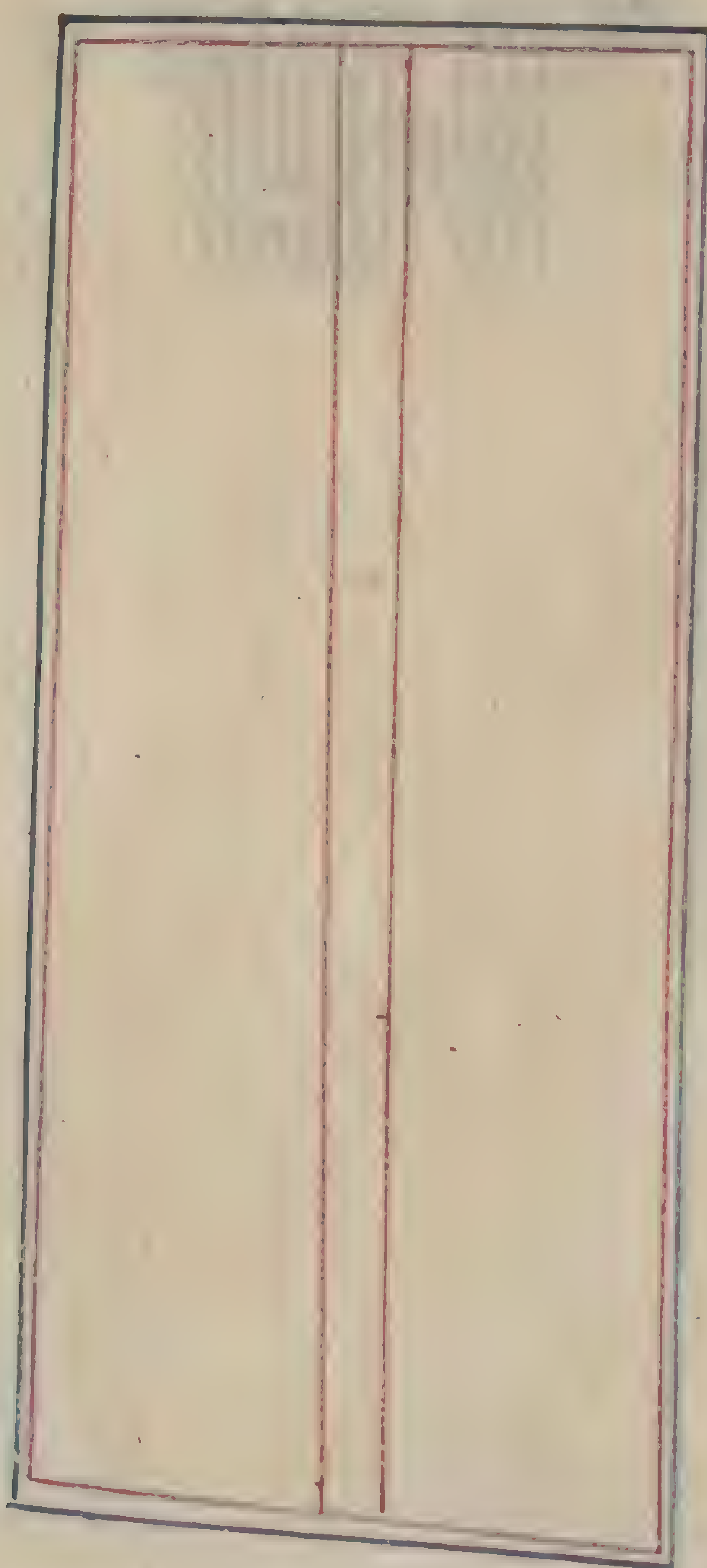
والده مجد [illegible]

عالم الغيب والشهادة
العزيز الحكيم الغفور
الرحيم وذو الجلال
والاكرام والتوب
الله















































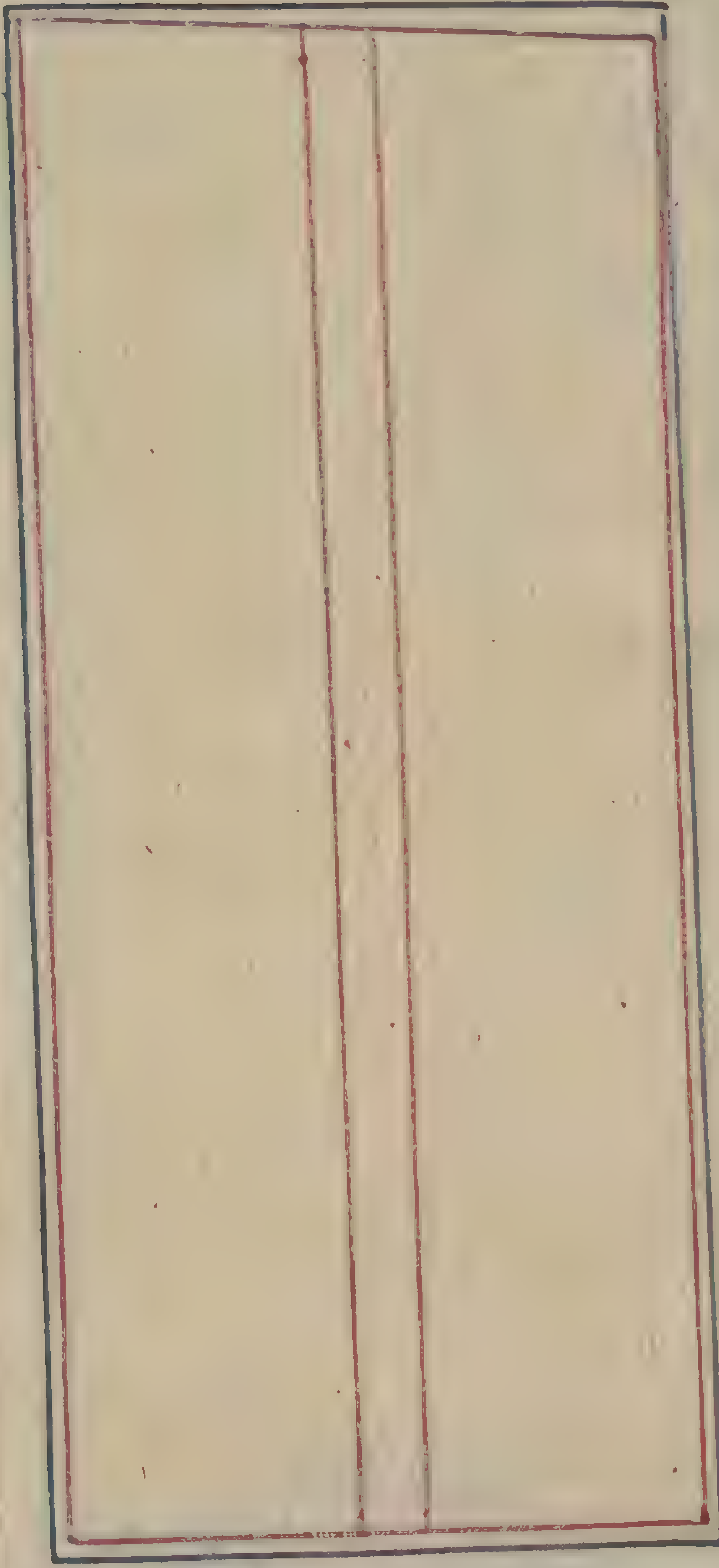




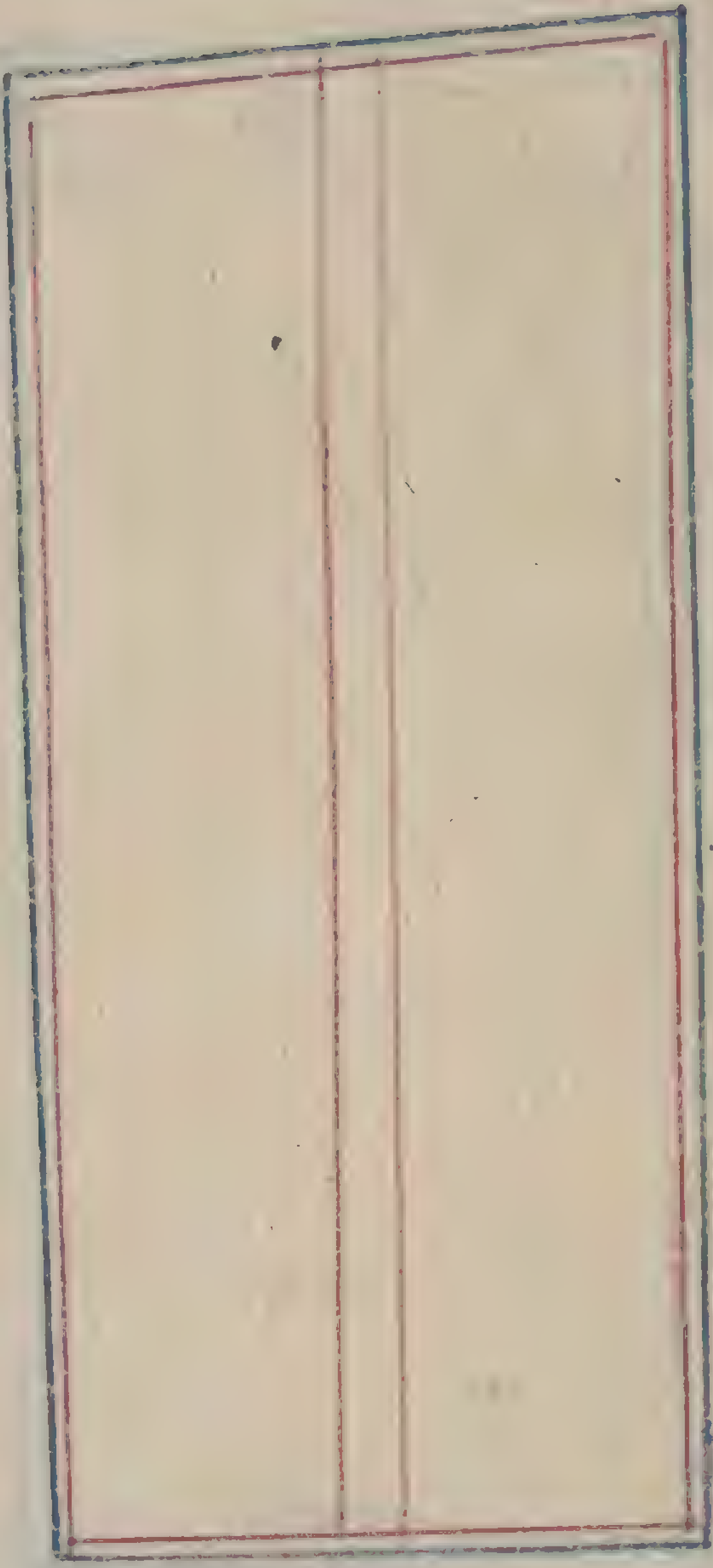


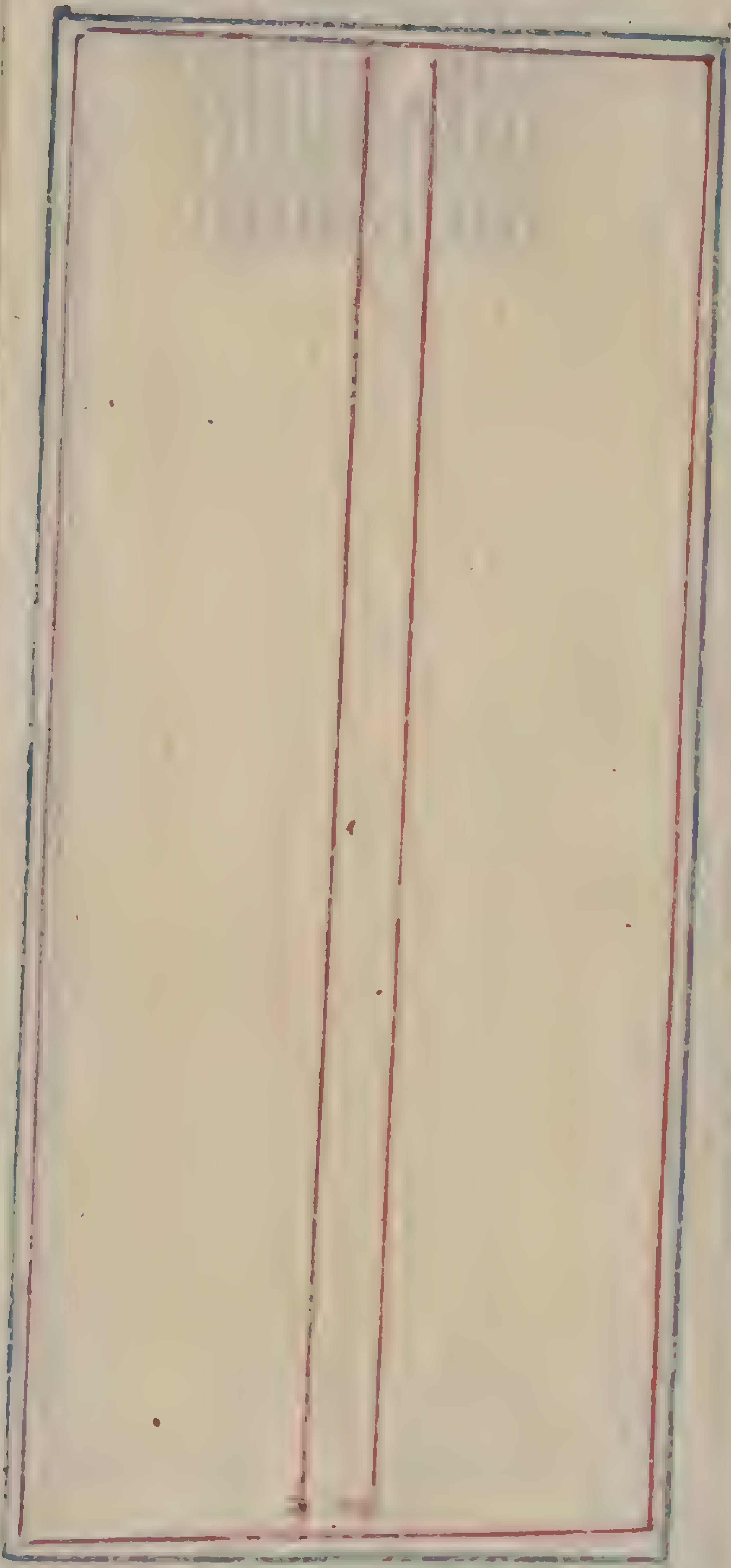








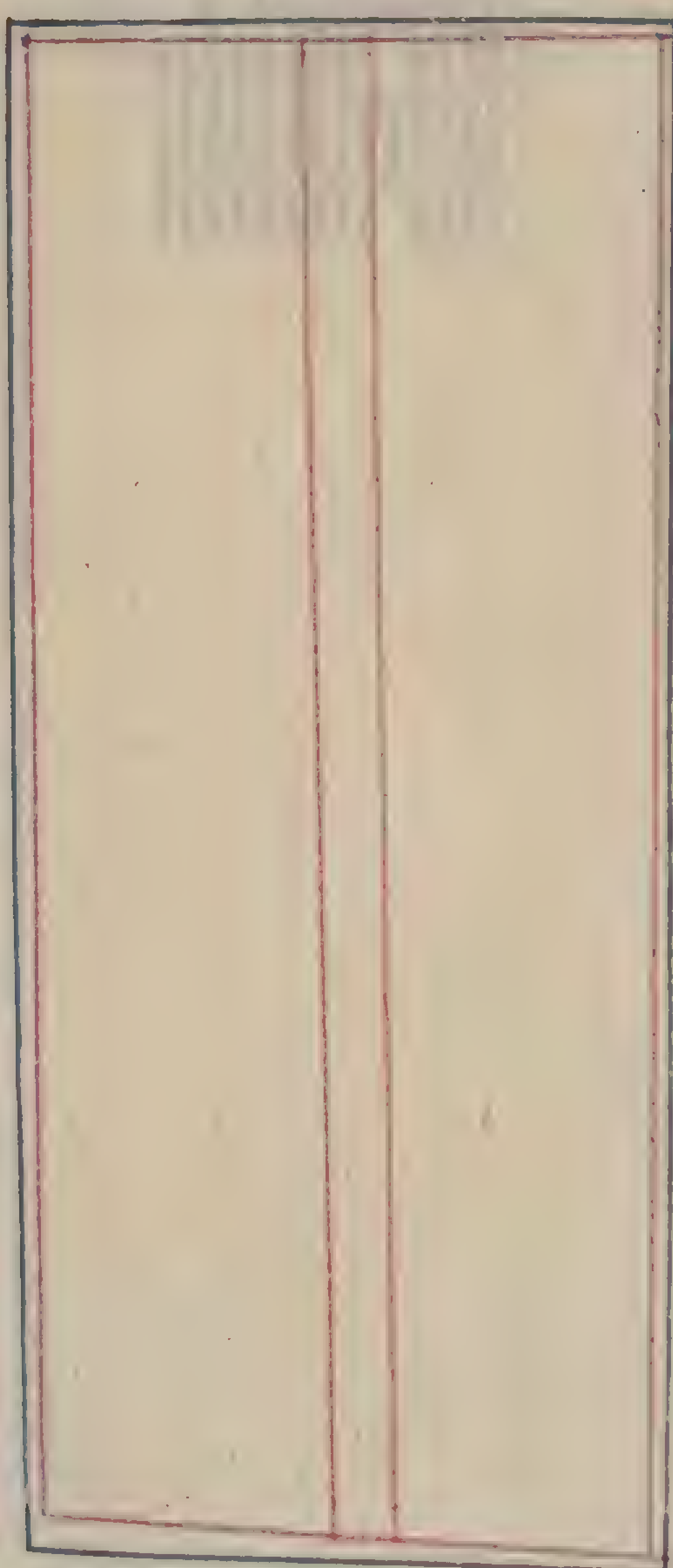


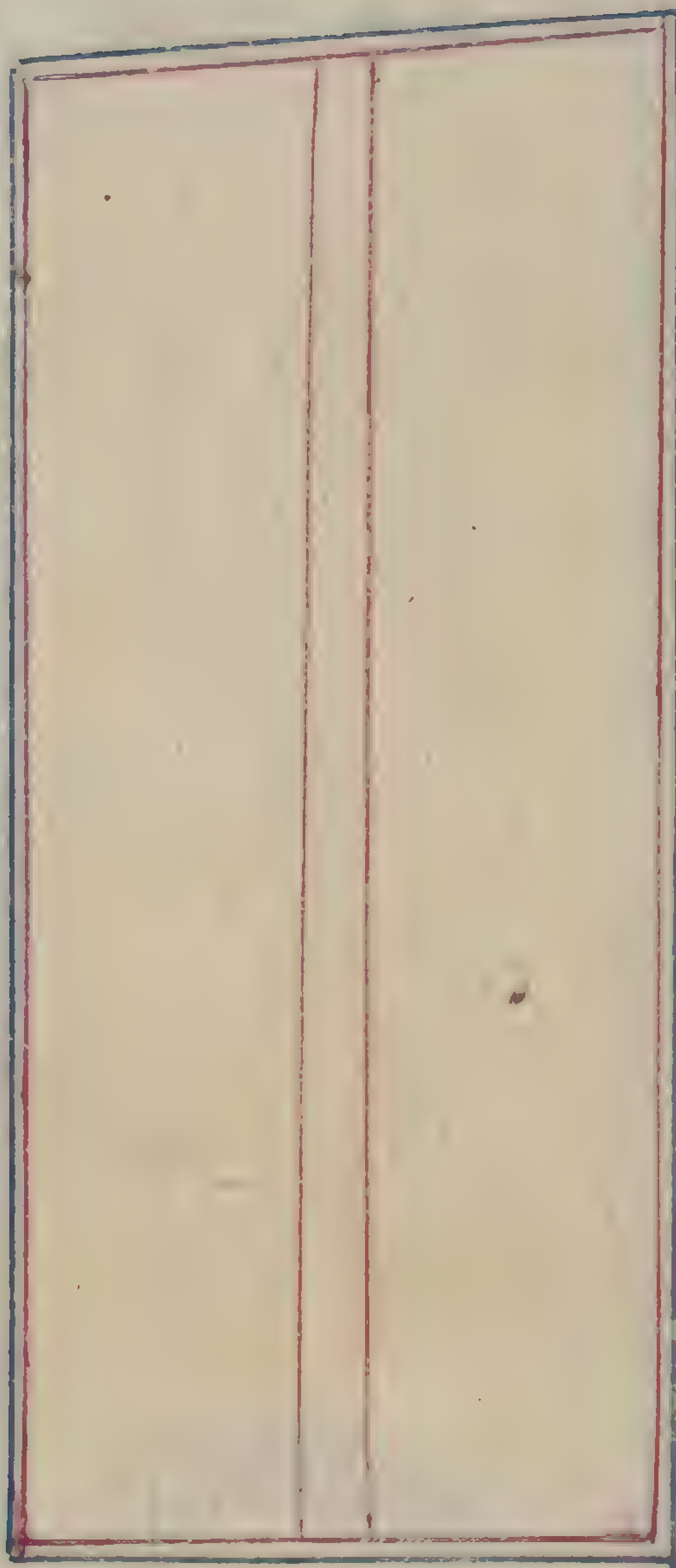




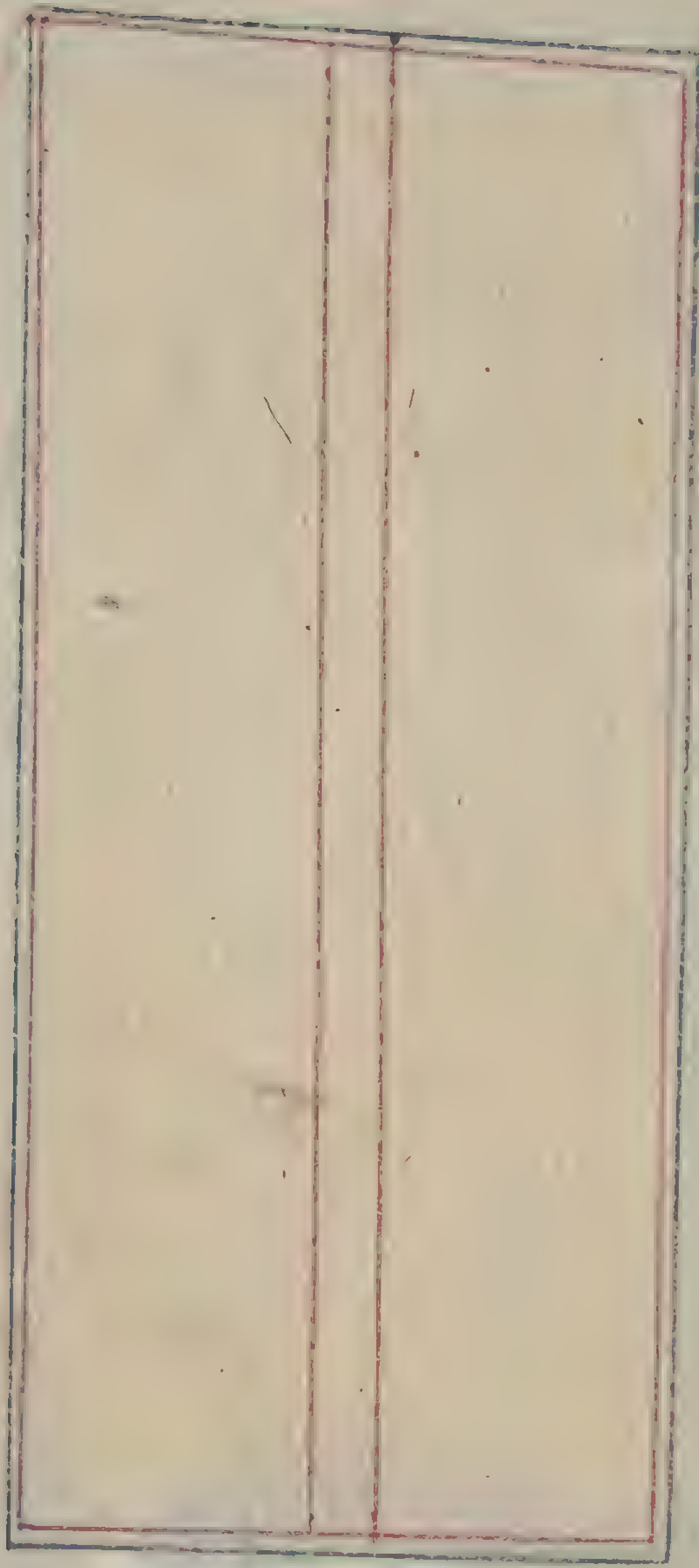












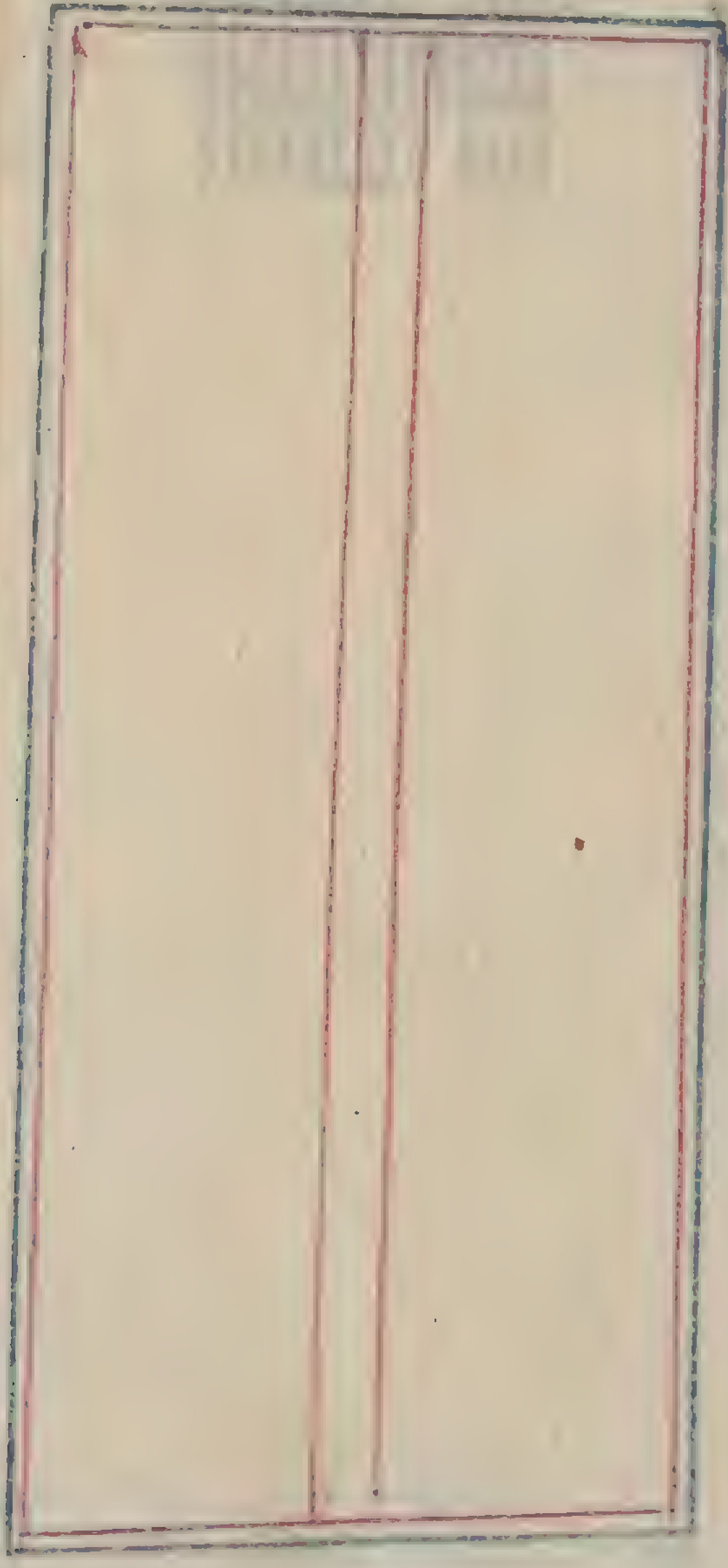










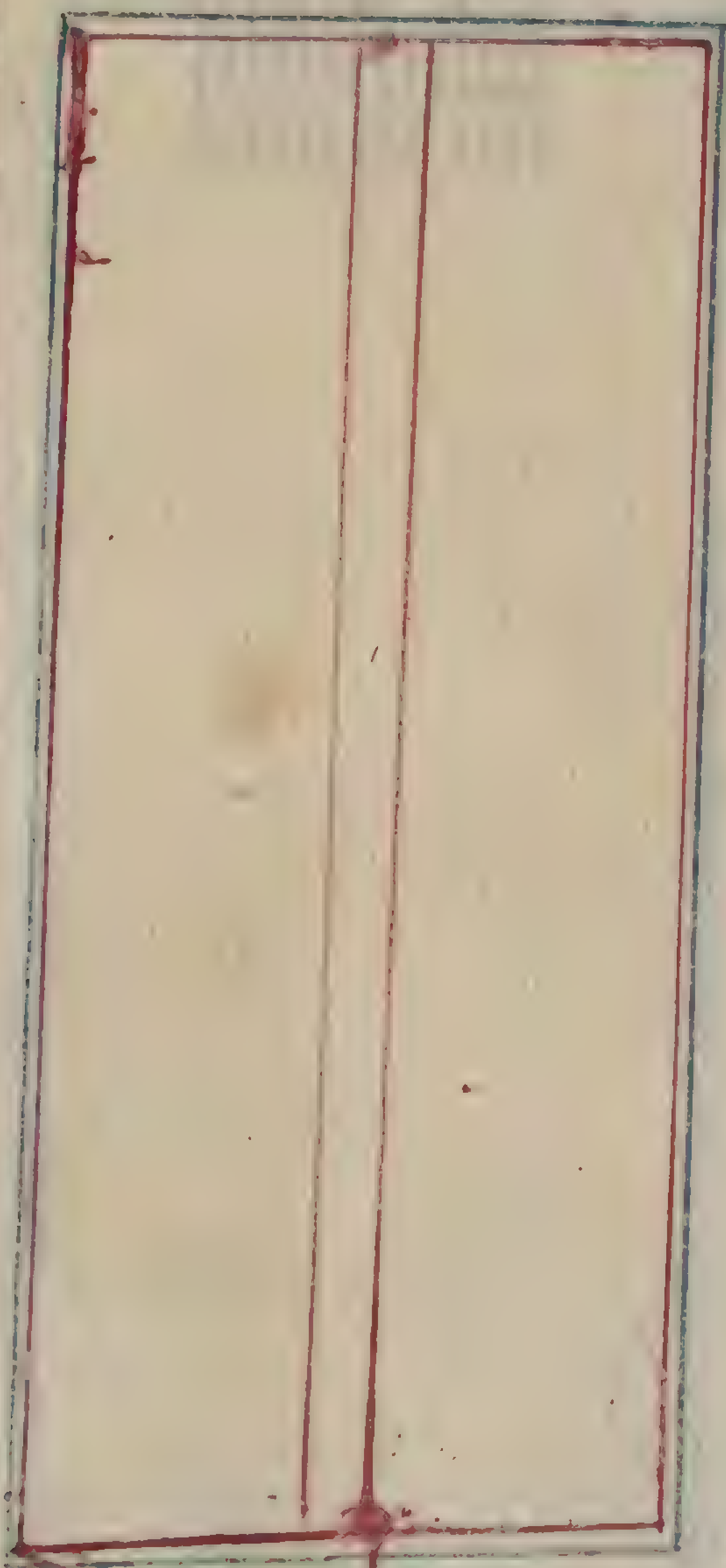










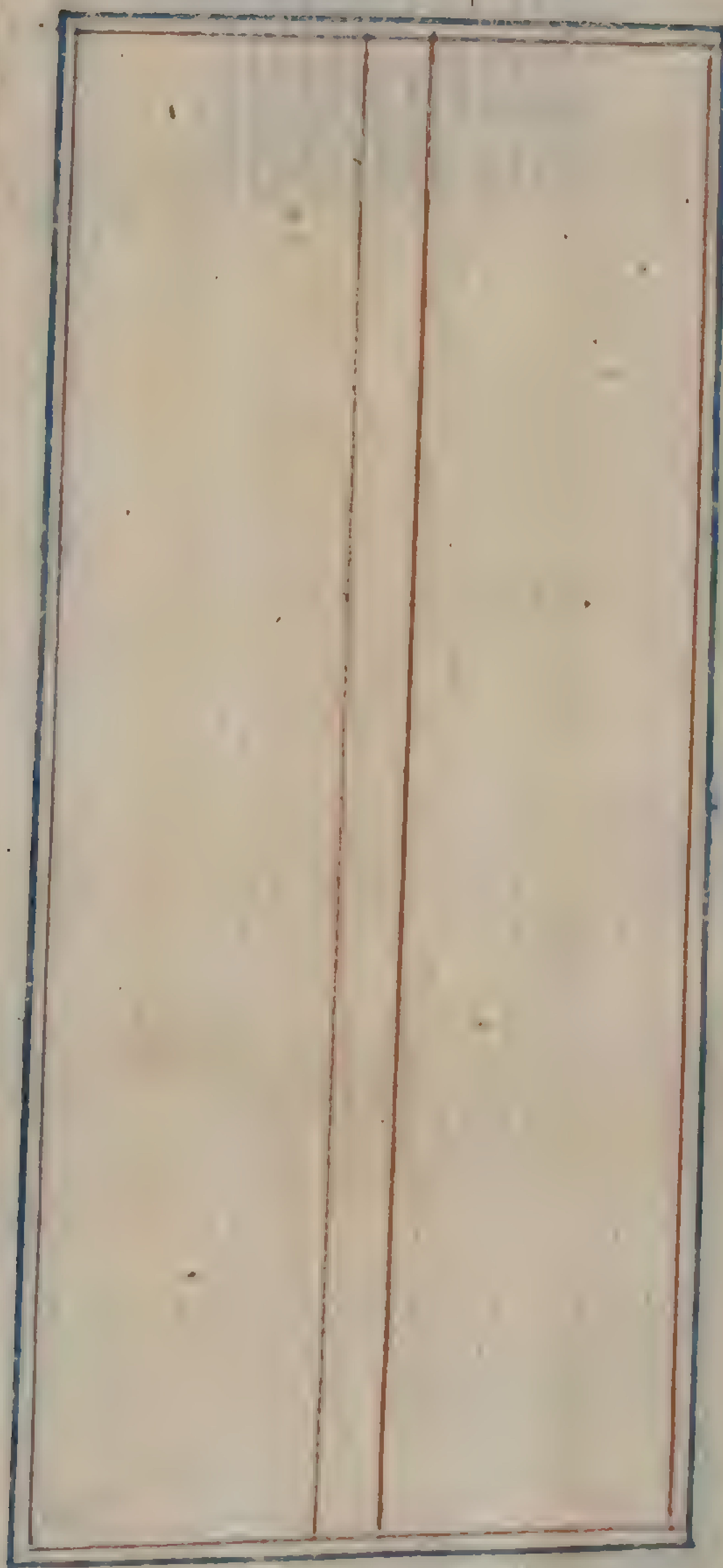


دیگر غزل

[illegible]

[illegible]







[illegible]

هر شب با [illegible]

[illegible]

[illegible]

رفتم ای [illegible]

[illegible]

زاهد اگر به مهر ماه [illegible] نگه

من اگر مهر [illegible]

دل [illegible]

که [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

روز و شب بر سر کوی تو حافظ

گر با [illegible]

عمر [illegible]

گر [illegible]

دل [illegible]

با من [illegible]

بخت [illegible]

گر [illegible]

لالی [illegible]

صد [illegible]

ای [illegible]

روز [illegible]

[illegible]

امروز [illegible]

[illegible]

جان [illegible]

ده [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱

[illegible]

۸

[illegible]

[illegible]

وی چه ... راز و درد دیرم

اصل هر درد اگر فرمان عاشق

[illegible]

[illegible] گوزلری واری

[illegible] واری

[illegible] گوزلری واری

[illegible] گوزلری واری

[illegible] گوزلری واری

[illegible]

[illegible] گوزلری واری

[illegible] گوزلری دوران

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گران شهی به دو حرف برآرد
مرد از آن سخن فدا آمد
به فضل ... ادر ... نه بود
... صحیح ... آمد
ادر ... نو ... ن ... آن داد
بجز ... دل ... نبود
دو فرد که ... روی ... شد
... الف ... آن

شد در ... الف ... کرد
از ... صبح ... کرد
... به ... عشق ... داد
دو ... از ... شد
از ... آن ... داد
که ... بعد ... باد
که ... ضعف ... بعد
... نه ... شد

دوران ... کرد
در ... بود ... فزون
بعد ... زمین ... بس
عمار ... نوکر ... ول
مبارک ... داد ... آمد
با ... الحمد ... باد
دمی ... آن ... داد ... بود
که ... بود ... آمد

همت ... آن ... باد
... علم ... آمد
... صحبت ... شد
... علی ... آمد
... با ... دل ... جهان
... دل ... بود ... آمد
... دام ... از ... ف
... جهان ... بار

[illegible] بی نفس

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خواهی که کسی بود از تو عجب باشد

عجب [illegible] بیش [illegible]

بس کلبه‌های [illegible] فرو [illegible] آمد و از [illegible]

آن سال که [illegible]

مبارک [illegible] از [illegible] زدو

با [illegible] ابد [illegible] بود

دعوی [illegible] کرده [illegible]

که [illegible] بود [illegible]

مسکین [illegible] ملک [illegible]

[illegible] علم [illegible]

[illegible] که [illegible] در [illegible]

[illegible] دارد [illegible]

[illegible] دنیا

[illegible] تا [illegible]

[illegible] ازو [illegible]

[illegible] جهان [illegible]

گران [illegible]

[illegible]

[illegible] بار [illegible]

[illegible] در [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

هم [illegible] که [illegible]

از [illegible] از [illegible]

بازآ [illegible]

[illegible] بیش [illegible]

در [illegible]

گفتی ز خاک بیشتر اهل عشق [illegible]

[illegible]

[illegible] از [illegible] عجب

[illegible]

از [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سعدی [illegible]

چندان [illegible]

[illegible] ۵۳

قند دور ... [illegible]

[illegible]

ای ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اگر ذره ذره اولسه جان ... [illegible]

[illegible]

عیبم ایتن کیم ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

33

ای که در عشق ضمیر اندرونی عشق بنز
کو عاشق بود و در بر زند اندر دو بلا بی

رابعه‌ای در ره [illegible] تو [illegible] بی
چون در ره مبین [illegible] منصور در دار

عشق [illegible] خدا و [illegible] امروز ای
[illegible] بنده [illegible] بی

زانکه عشق [illegible] دل [illegible] زد
معصوم [illegible] عشق ندارد [illegible] بی

[illegible] در سینه لطف [illegible] خوام کنی
تو دلا که [illegible] اندر دو بی

[illegible] کم [illegible] ز [illegible] بی
[illegible] دستم [illegible] نگاهی

[illegible] صد [illegible] عشق
[illegible] اندر دل [illegible] بی

[illegible] دل [illegible] کردم [illegible] کنی
[illegible] کم [illegible] بی

بر آن چون [illegible] از [illegible] دل بر [illegible]
[illegible] دل می [illegible] جان در [illegible]

دل [illegible] بر [illegible] مشغول [illegible] جهان
تا [illegible] که [illegible] مشغول مبی

[illegible] از [illegible] کرد
[illegible] بی [illegible] بی

[illegible] دار [illegible] صفت [illegible]
در [illegible] بی

کو درا [illegible] در بی [illegible] کو بی
[illegible] جان [illegible] جانان [illegible]

[illegible] از [illegible] جمال
[illegible] از عشق [illegible] بی

[illegible] صفت [illegible] در [illegible]
[illegible] بنده [illegible] بی

[illegible] از [illegible] اسد [illegible]
[illegible] بی

سعد از [illegible] تحقیق [illegible]
هر [illegible] راز [illegible]
رفتی و صد هزار ز [illegible] رقیب
ای جان [illegible] دل که [illegible] رقیب
[illegible]
[illegible] غریب
[illegible]
[illegible] غریب

از دست [illegible]
در [illegible] صد [illegible]
چون دلبران ز دل [illegible]
کاندر میان [illegible]
امید [illegible] وصل [illegible]
[illegible] جان [illegible]
در بوستان [illegible]
[illegible]

[illegible]
از [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ای [illegible]
[illegible]
[illegible]
هر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] غم [illegible]
از [illegible] عالم [illegible]
چو [illegible] دارد [illegible]
زان [illegible] دارد [illegible]
ای [illegible]
ای [illegible]
ای [illegible]
[illegible]

ای [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ای [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ما که در دام غم عشق تو گرفتار شدیم [illegible]

تا ببینی که در این دام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] برداشتی
چو [illegible] ذره [illegible] برداشتی

نوع عقیقی ترانه بود ای سلطان عشق
[illegible] لطف از کدام برداشتی

روزی به عهد [illegible] دل [illegible] برداشتی

[illegible] دل [illegible] برداشتی

[illegible] در [illegible] ز [illegible]
[illegible]

عمر [illegible] دهان [illegible]
[illegible] برداشتی

[illegible] برداشتی

دو [illegible] دل [illegible]
[illegible] برداشتی

[illegible] برداشتی

[illegible]

73

[illegible]
عهد وصال [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

ای [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نو ز

که هم در جهان [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

رهی اندازد [illegible]
کزان کشتی دل [illegible]

زار کرد دوستی با همین بود
وفای عهد [illegible]

بهار ار لب [illegible]
که عهد وصل [illegible]

دوا [illegible]
بود [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صبح [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

٥٠

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مراد ما [illegible] مراد ما [illegible]

[illegible] نظری [illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible] جوری [illegible]

دل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عرض فسانه [illegible] بی نهایت [illegible]

[illegible] قطره [illegible]

[illegible]

[illegible]

ای [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دریغ از آن [illegible]

دریغ از [illegible]

ای یار در فصل بهاران خیز [illegible] جام
لاله [illegible] بر خود [illegible] داده بهر
سیمای [illegible] ده [illegible] هوس [illegible]
[illegible] بر عشق [illegible]
[illegible] دلبری [illegible] بکرد
در دو کار و دل [illegible] مسلمان [illegible]
کی [illegible] که [illegible] بر [illegible] بام
[illegible] از [illegible] نقش

ده که [illegible] زیر [illegible] حاصل
[illegible] هست [illegible] بام
[illegible] بروی عشقی [illegible] خواهد
[illegible] استغنا [illegible] دادند
[illegible] است که [illegible] کی [illegible]
[illegible] روشن [illegible]
[illegible] دهان [illegible] روز
[illegible] ز [illegible]

قند لبم [illegible] زلف [illegible] بالای تو [illegible]
زان [illegible] عزت [illegible] با عمر
[illegible] در دره [illegible] باره [illegible]
صد هزار [illegible] دیگر
[illegible] چون [illegible] سحر
[illegible] چون [illegible]
تا دگر [illegible] ز خوبان [illegible] دل
بگذر [illegible] نقش [illegible]

چون [illegible] کرد [illegible] عاشق [illegible]
چون [illegible] از [illegible]
[illegible] صنم [illegible] بی بس
[illegible] در [illegible] هوای [illegible]
مرغ [illegible] کرد [illegible] هوای [illegible] سخن
ده که [illegible] عشق [illegible]
[illegible] دل
[illegible] نقش [illegible]

تو فدای [illegible]

[illegible] که چون سعدی [illegible]

ای [illegible]

[illegible]

کس در طلب [illegible]

[illegible]

ای قافله [illegible]

[illegible]

در مطلع من [illegible]

[illegible]

[illegible]

سعدی به [illegible] گرد

بر در [illegible]

الا ای ... به ... بدوزی
هر دو چشم ... از ... تا ... زی
بر دو دیدم ... بار ... لطف ... دوران
الف ... صبح ... لطف ... از دوران
سپید رو دیده ... لطف ... داری
... بروز ... بهاده ... دم
... تو ... جان ... بود ...
از ... تو ... در ... عشق
الف ... صبح ... جان ... داری

ای ... [illegible]
... تو ... بکشی ... دوری
صد ... با ... [illegible]
... از ... [illegible]
... بهمین ... [illegible]
... بر ... [illegible]
... دیدم ... نو ... [illegible]
الا ... بی ... بر ... داری

و ... ز ... خوش ... بی ... از ... بند
با ... صبح ... دن برابری
... دون ... کان ... [illegible]
... با ... [illegible]
... از ... [illegible]
... از ... [illegible]
... باغ ... [illegible]
... و ... [illegible]
... [illegible]

... در ... [illegible]
... در ... دوری ... [illegible]
... [illegible]
... بهم ... [illegible]
... در ... [illegible]
... [illegible]
... نو ... [illegible]
... [illegible]

از آن لب صد [illegible]
[illegible]
به تحقیق [illegible]
که در ره [illegible]
الحق [illegible]
چون [illegible]
چون [illegible]
محو [illegible]

ره که [illegible]
از [illegible]
همه [illegible]
در [illegible]
[illegible]
تو [illegible]
[illegible]

۷۶

[illegible]
[illegible]
[illegible]
هر [illegible]
[illegible]
[illegible]
از [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
از [illegible]
ای [illegible]
[illegible]
[illegible]
ز [illegible]

سعدیا [illegible] برای [illegible]
[illegible] چو [illegible] به [illegible]

[illegible] ما [illegible]
[illegible] الله [illegible]

[illegible] هر [illegible] ما [illegible]
[illegible] ما [illegible] دو [illegible]

[illegible] دل [illegible]
[illegible] تسلیم

اگر که دلدار [illegible]
چاره [illegible] الا التسلیم

عشق بازی [illegible]
[illegible] دل [illegible]

[illegible] دل [illegible]
[illegible] دل [illegible]

[illegible] عشق [illegible]
[illegible]

[illegible] دل [illegible]
[illegible]

[illegible]

عشق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در

[illegible] ای [illegible] / [illegible]

که باده [illegible] در صوفی آید / [illegible] سعدی [illegible]

[illegible] که روی [illegible] / [illegible]

اگر [illegible] آید / [illegible]

هزار [illegible] معنی که [illegible] / [illegible]

[illegible] که [illegible] داری [illegible] آید / [illegible]

[illegible] / [illegible]

که [illegible] / [illegible]

[illegible] که [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible]

من ز عشق [illegible] یاران برآمده [illegible] عمر [illegible] درآمد

[illegible]

جان کعبه [illegible] که خار راه مغیلان [illegible]

در ناز

حسرت از جهان رود بیرون ما ... بیست
الا فغان عشق تو از ارکان ما
بعد از ... درد دل ... از آن
از ... در جهان ... دلبران
... با ... یادی در ... نزدی
... جان ... در ... درد
... نشسته ... دلداری
... در ... دل ... می

هر زمان با دل ... عشق ... افتد
... از ... کرده ... افتادی
هر که ... ندارد ... عشق
... از ... زلف ... را ... دار ...
عشق ... عالم ... روی ... من
در ... دل ... دلدار ...
... اندازه ... دارم ... دل ...
... از ... دلم ... ما
در ... ای ... بیا
... مشکل ...

۲۶۷

ای ... که داری پیمان درست
تا ... عشق ... درست
حال ... و ... دل ... نیست
تا ... زبان ... از زبان ... نیست
ای ... عشق ... جانان ... نیست
تا ... ما ... هم ... جانانم نیست
... نه آمد ... در کار
تا ... ای ... دلبر ... نیست

دیده ... غم ... از من
... عشق ... درد
... عشق ... کرده ...
... دل ... درد
... بنده ... بر درد
... از آن بنده ... از آن
... ... بنده ...
... ... از من درد

گر بیا رد دلا نه دلبری نه دید بود
باده برد از ار بیا [illegible] درین
گر ز عشق بردن [illegible] در [illegible] بیش
دل بی خبر فرد و ز فراز و وای عشق و [illegible]
فارغ [illegible] در ربیع از همه [illegible]
[illegible] ز غم [illegible] جان در [illegible]
نه امید از [illegible] نه در در بیم از دو [illegible]
تا قصه [illegible] در کوی عشق [illegible]

از [illegible] دل [illegible] درد
گر [illegible] حق [illegible]
[illegible] بر [illegible]
[illegible] با [illegible] بر [illegible]
فرار [illegible] در [illegible] باران
که [illegible] در [illegible] ندان
دلم [illegible]
جز [illegible] باران

[illegible] حل [illegible] فتنه
[illegible] باران
[illegible] از [illegible]
[illegible] باران
[illegible] صحبت
[illegible] گذاران
[illegible] بودم
[illegible] باران

دلا [illegible]
[illegible] باران
[illegible]
[illegible] باران
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

سحر

ان ... [illegible]

دران چشم ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ای ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دل ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گشتم ز غم و [illegible] روز و شب
[illegible] صفحه [illegible]

چون زاهد مرتد [illegible]
[illegible] کز دام [illegible]

کو دلدار [illegible] بر کوی [illegible]
چون [illegible] کرد [illegible] کردان [illegible]

[illegible] بیچون [illegible] داغ [illegible]
بنام [illegible]

ازین [illegible] نیک [illegible]
از [illegible] دیده [illegible]

از [illegible] در [illegible]
[illegible]

روی [illegible] کرد [illegible]
[illegible]

بیت

ازین [illegible] کام [illegible]
[illegible] کام

[illegible] زان [illegible]
بیچاره [illegible] دام

[illegible] رده [illegible]
کو در عشق [illegible]

این [illegible] که دیده ما [illegible]
این نیستی [illegible]

[illegible] کسب [illegible]
برای [illegible]

ای [illegible] دهان [illegible]
[illegible] دندان [illegible]

ای [illegible] جهان [illegible]
[illegible]

[illegible] هیچ [illegible]
[illegible] باکر

ولە

[illegible] لطافت

[illegible]

ز گل و ماه پری در چشم من زیبا تری

گل زمین دل برده [illegible] یا روی لیلی

[illegible]

[illegible]

مرا [illegible] نام گشته [illegible]

اگر [illegible] ره سعدی [illegible] نام مردان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از نو دو مانده [illegible] نگران است که با درد [illegible] وای دور [illegible] حیف باشد که کرند و دگر بگذارند

منشی [illegible] دور [illegible] [illegible]
گل [illegible] [illegible]
حاصل [illegible] [illegible]
ما دوران [illegible] [illegible]
تا [illegible] [illegible] دوران [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
فراق یار [illegible] [illegible]

از دولت [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] دارم
[illegible] [illegible] دارم
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
ای جان [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

از بهر خدا ... [illegible] ناصح خدا ... [illegible]

[illegible]

...

[illegible] ای ... دل ... [illegible] ... تن

چنین ... [illegible] ... دل ... [illegible]

...

[illegible] ... عمران الفت ...

[illegible] ... دل [illegible]

[illegible]

غزل

[illegible]

[illegible] دل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بیور

دالمز [illegible] سنی [illegible] فال بری
بسم بودر ازدن [illegible] بیان کیدری

معتقد ان [illegible] ازجیر اندر معبر
کروانه [illegible] [illegible] بری

[illegible] بو [illegible] نظام
[illegible] نظر [illegible] بعد [illegible] بری

قابلش علم دولت [illegible]
بنده من بنده [illegible] بری

رودی رخار [illegible]
[illegible] بری

[illegible] حق [illegible]
[illegible]

[illegible] [illegible] دوم
[illegible] زندن

١٥م

[illegible] [illegible]
[illegible] اوده

[illegible]
[illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۷

ماه همای رخ تو بدخو شده [illegible] خرام سرو قبا [illegible] ماه مبارک قیام

۲ معدن

تا دل [illegible] ندارند [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

هر که را [illegible] ملکا اکنون که مردن [illegible]

من هم آن روز که آن ماه [illegible]

بعدی اگر کسی ره [illegible] باز رسد جان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

تا سر زلف ... بیدار آمده است

[illegible]

[illegible]

همان [illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

از رخ [illegible] [illegible] / [illegible] در دل و جان جا گرفت

شمع [illegible] بالای [illegible] / [illegible] کار عاشقان بالا گرفت

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

عشق [illegible] در دلم [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

ز دریای دو چشم گوهر افشان / چون در [illegible]

نسیم صبح عنبر افشان [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ای ساربان آن دلبر عشوه‌ام / دیده‌ام [illegible] چون گشته‌ام

ای حسن الصفت بحر صیت / سید [illegible] بصیرت

ای گوهر [illegible] جام درد / [illegible] عزم نیاز

[illegible] کرم [illegible] / [illegible]

جفا گفتم داری داری را / وفا پیشه گفتم داری [illegible]

لطف [illegible] پیش [illegible] / چون داری [illegible]

[illegible] دل [illegible] / اگر داری [illegible] یاری

[illegible] / چشم [illegible]

ای گل [illegible] داری / و آدم [illegible]

با [illegible] / [illegible]

با دل [illegible] / [illegible]

با دل [illegible] / [illegible]

ای گل [illegible] / وارد [illegible]

[illegible] / کار [illegible]

از [illegible] / کار و دار و کار [illegible]

[illegible] / [illegible]

پیمبر [illegible] احمد است [illegible] پسم [illegible] نان
با دل عاشق [illegible] کرده [illegible] الله الله [illegible] کرد
از لبش [illegible] کشت [illegible]
ازمن [illegible] [illegible] بشت

[illegible] تا [illegible] [illegible]
[illegible] کشتان [illegible] کرده [illegible] کرده
[illegible] [illegible] کن
[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
عالم [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] ست
تا [illegible] [illegible]
چشم [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] شد

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

له

که ما رفت ز ما ترک دین / روان نیمه ... محزون

چو آمد ز حسن صحرا ... / چو ... [illegible]

چو لیلی ما ... / چو مجنون ... [illegible]

... / چو چشم ... [illegible]

له

... [illegible] / ... [illegible]

چو ... / ... [illegible]

... / ... [illegible]

چو ... / ... [illegible]

وله

چو کرده ... / ... [illegible]

دلا ... / ... [illegible]

فلک که ... / ... [illegible]

در هجر ... / ... [illegible]

...

... / ... [illegible]

وصد ... / ... [illegible]

... / ... [illegible]

... / ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

12

عشق [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

عشق پنهان [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عشق [illegible] [illegible] عشق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

لب شیرین خندان [illegible]

عجب [illegible]

[illegible]

[illegible]

صبح [illegible]

[illegible]

[illegible] دلکش [illegible]

[illegible]

دو چشم خیره ما در رو به شبها
ندانم قرص خورشید تا آرد

ما از دست هجران وارهاند
همیشه ام گردن به هر سو

سر عیسی که هم جا در برد شد
همان بستر دریا باشد

یار ام به خوبیم کرد
که من ترسم این جای تو

همه جان خواهد از عشق
هزار آن دست که چک را آرزو

نه آن کس به [illegible]
هر بار در آن [illegible]

لبان نوش [illegible]
سواد زلف چون [illegible]

بهشت الکه [illegible]
کمند [illegible]

بیا وا گو که [illegible]
همه تیر از دو نیکوی ما باشد

او [illegible]
[illegible] باشد

[illegible]
[illegible] باشد

[illegible]
[illegible] باشد

خوش [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

دو عالم را [illegible]
[illegible] باشد

برای [illegible]
[illegible] باشد

۹۶

محتشم ... غزل امرا

از بلا جان بردم اکنون پری
جان ما جان من بینا تو

مردم چشم و دیده بیناتی
چشم ما را چشم بینا تو

روز و شب از خیالی ظلم
هر روز از دم بیتابی تو

ای مرا در ... دل ... تو
دل من کس ندیده ... تو

سرچو مجنون ...
...

چند گویی که عاشقی کیست
این کهنه بنده محکم ما تو

از همه کام حرم ... عشق
بهره داریم ... دنیا تو

داد ... صبر ... دل را
... بیرون آ تو

از همه دلم ... مشکل
... مشکل تو

تا بسته زده ام قفس محنت چمن
تا عاشق از محنت خود رسوا شوم

وان تیغ ... [illegible]
... [illegible] شوم

از ضعف ... [illegible]
قربان ... [illegible]

مجنون چشم ... [illegible] شوم
مجنون ... [illegible]

اگر ... [illegible]
... [illegible]

با ... [illegible]
کاواره ... محتشم ...

... [illegible]
... [illegible] شوم

... [illegible]
... [illegible] شوم

وقت جنون [illegible] داری
[illegible] از [illegible]

[illegible] ای پری [illegible]
از تو [illegible] دارم

بسکه مهر تو [illegible] دارم
[illegible] دارم

چون [illegible]
[illegible] عالم

[illegible] محرم [illegible]
[illegible] دارم

[illegible] دارم
[illegible] دارم

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

از جور تو هم [illegible] بیزارم

باز آئی اگر ز اشتیاق است
[illegible] ما

اکنون که تو [illegible]
[illegible] ما

امروز [illegible]
[illegible] بر کام

گاهی [illegible]
[illegible] سالم

و از دست تو هم [illegible]

[illegible] ما
[illegible] حمام

در غایت تشنگی [illegible]
وصل تو [illegible]

[illegible] دادم [illegible]
دل [illegible] به وصالم

[illegible]
[illegible]

بلبل گلستان حسن توام
چون غنچه سخن [illegible] توام

میکشندم [illegible]
[illegible] شینم

تا مرا [illegible] داده‌اند
[illegible] کامم

[illegible]
[illegible]

خوبست [illegible]
با عشوه [illegible] جانم

الحمد [illegible]
[illegible]

امروز مبارکست فالم
[illegible] حالم

[illegible]
[illegible]

ای دل منظر گلزار است
که جهان [illegible] است

گفتا [illegible]
[illegible] عشق یار

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

همه [illegible]
[illegible]

[illegible] هم
[illegible]

[illegible] فلک [illegible]
[illegible]

او [illegible] کوه تو
بردو [illegible] نجوم

گر [illegible] سکندر [illegible]
شجر حلقه گری کرد آغاز

ابر اگر حله [illegible]
برگ [illegible] برفان [illegible]

چادر [illegible] تهی [illegible]
صبح نه چادر ده [illegible] تمام

[illegible]

لاله ان سوخته داغ نوام
سبزه [illegible] شعبه باغ نوام

کار اگر با همه [illegible]
نام [illegible] از تو [illegible]

[illegible]

گر د [illegible] اورد [illegible]
[illegible] فرش ره او موی [illegible]

ما [illegible] دل
دیدم از غم چو [illegible] نالان نال

گر صبح [illegible] دمیدی
ور [illegible] غنچه [illegible]

گر دل [illegible] عشق
ور [illegible] کار [illegible] دل

گر با غم عشق سازگار دل
بر هر کس آرزو [illegible] دل

[illegible]
گر سینه [illegible] سینه [illegible]

۹۷

هر چه دارد [illegible]
غم [illegible]

هر شب از غم هجران [illegible] میمیرم
نه [illegible] گرفتارم

دور [illegible]
[illegible]

[illegible]
دل [illegible] پریشان [illegible]

[illegible]

[illegible]

از هجر صداقتکی جهان
چون منتظره بو حالیله
اوروز تو باغبر رنو
سرو قد تو بالا بارا
گل اولسه گر دولت بارا
چپ فارس ماره را
بلقیس جم مرکوم
دنیاده بر پرکوم

بلقیس جم مرکوم
دنیاده بر شاهم
دردالیم غم بلارزه
از مهر دو غم بلارزا
با اهمز بیحاب بسته
هم روزنو شرشان تا ایرا
شه وبا بادشم کوید
برگی قبر تخت قم تیجا

درمان ایسر عشق ضربت
تا عهد بکی ایسه ایمم
حسن بهانه نوی کی
از دلت صافی جبر عالم
گر از طلب بر لا بود
یحشم هر زکار عالم
ما حو ز زدیام عالم بسک
دیگر بر بند سکر بدم

ایستو نه ضمیم دلبا
چرخ کلام میسز مالم
درد دم غم قوم جشر
ایحم و بحر تو شوم
دور او تو بلر اتحز نده
عملی بو دوش ادرم
می درم تو تار کوم
با سده تو ترم هر کام

نشیم

با ما تو به جور ای همدم ... ور هست گمان مبر که کردم

کم زار ز دستان طرب ... دور از تو با منتظرم

[illegible] ... ور نه با من [illegible]

[illegible] ... [illegible]

گر ما همه عیش بهشته ... یا قوم [illegible]

انگشت ز خون ... با تیغ بلال [illegible]

گل ابر [illegible] ... با یاد جوان [illegible]

بیشم وصبر کرم ... ور نه کار خویش کرم

ای بی تو روان [illegible] ... بی غم [illegible]

ار روی تو [illegible] ... [illegible]

بیشم وصبر کرم ... ور نه کار خویش کرم

هرگز نشده ام [illegible] ... [illegible]

پیر [illegible] ... [illegible]

تنها [illegible] عشرت ... [illegible]

مجبور [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

این بخت دل ادست تو مهری
محرومم از غم تو بودم

پیدا که تو دانستی
در پای تو ترز دادم

از غم تو مضطرب و مرق
که با همراهان نرم ما

دور از سر تو چشم بدر
از دیگر را قوم

که پندارم بنظر بهم
پی پنهان بوادم الحق

و هر لحظه سر ما
در جست و جوی هم ما

که بس پرده پندار ماست
در اره و غم ما

هم را هر شده ما
که با ملک بوادم از جهان

عیش که کند درویشان
که سوخته حرمتی تو زادرد

تا لب دل عاشق مرتق
تا پخته مزاج هم ساز د

هر جا که بونه می روئد
سر از صفی برآورد

کس را هوس تو بخشید
تا تخم غم هر نکارد

نگذشت بکام دل ما
ویرانی شان ز کار داد

پیشم ز هوس نکردم
دیدار گل از شاخ گلم

از دوست نخستین چشم
که دست دلم زاد

که پندار پیش گرد
که نبردم دیگر داد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ای شکر دراه هم پیشم / پیچون ملکی از ایرا فته
ای نشم ازانکی بارک / اندوه شبیها در پریش

دیگر نه ز هیچ مطلوب / خاطر کرکرف بپاره پخر
با دل لطیف زموش / اندوه فراق کی اولد

در جمله نوای کائنات / مرجمله که دلکشی ده
عشق آمد و در سر عقل آورد / سوق آمد و در صحرای

بسم وصف بر سر کوم / و دستانه کا زیش بالکوم
در اتیح زمانه برداد / با در مکان جهان بود

در حلقه صوفیان نقش / بیچاره دلم زده چون جانست
ای بخت دلال ست عبل / ایلکش دادیم

ای کوی معمر دل افچیر / با کوی دهان عرش بوست
یسار دلم بیت کرده / که در نقش ادکم بریست

مهپاره اگر ساوم اکرم / با قمر فرق کیم که ماه اد
مرین نعت سیمیس / کارکردل دعی نه ار داد

نازکی بدن که مر سخنه / در زبنده چو غنچه دریوستر
خون دل عاشقان مرشن / درکره دن دیر و بیان

بیم

در پیش مهر یار ... این جور و حکمت عجب چیست یارا رفاقت درون آی سی زینت نهاده دل
مرحمت از دلبر رو پند وجود ما کی درد یارا رفاقت جان دل ... جشم زینت نهاده دل

دیدار الفت تو بتم ... ارم و بلند قدر ... نشستم وصل ... ور لطف این ... پیش تو
... که بهار ... ده وه که شمایل ... دبنا که از وصل کرم کم رسید کرمش خرد

۱۵۷

یا ای طلب از ... که دارم سر هوا کرد سعدی بسر ازاین که عشق بجان او ... بودای تو ... شور
وی ... بیچاره ... هر که ... دل می ... ادر که ...

کو لا ... صبوری ... چون ... که زنی ... برو ... پیشم وصل ... کرده
... رو ... دنیا که ... کرم

هم فاش کردم [illegible]
[illegible]

[illegible]

ای [illegible] حسن [illegible]
[illegible]

[illegible] وصل [illegible] کرم
[illegible] کرم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible] وصل [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سیم

گر من ز پی هر دو جهان [illegible] عشق
تا بوسه چو [illegible] دهانم

گر [illegible] کاکلی بسم
در جور [illegible] ای آنم

پروانه ام و شمع [illegible]
پیچان ز سوز دارم

گر در [illegible] صنوبر [illegible]
[illegible] جوش دارم

درد [illegible] سینه جانم
[illegible] کشته جانم

هیچ در دو [illegible]
[illegible] دلم [illegible]

عذر [illegible] بیش [illegible]
[illegible] بر [illegible]

با درد تو [illegible] دوری [illegible]
و در جور تو [illegible]

اسرار [illegible] کی گویم
اوصاف [illegible] بخواهم

[illegible] در صبر [illegible]
جز ذکر [illegible]

بنشینم و صبر پیش گیرم
دنباله کار خویش گیرم

ای سرو لقا [illegible]
[illegible]

[illegible] و دل [illegible] اختر
ای [illegible] قیاس [illegible]

دیوانه عشق ای پری [illegible]
[illegible] پیری

با همه [illegible]
[illegible]

یک چند بهره عیش بگیرم
من [illegible] بر [illegible]

یا رب چه [illegible]
[illegible]

ای [illegible]
[illegible]

[illegible] بسته [illegible]
[illegible]

ای آیینهٔ ایزدنما

[illegible]

ای زلف تو هر خمی کمندی
چشمت به کرشمه چشم بندی
مخرام بدین صفت مبادا
کز چشم بدت رسد گزندی

[illegible]

[illegible]

از در صبح آمده جانان ما [illegible] الحمد [illegible] قافله [illegible] ای عشق [illegible] هر غزل [illegible]

با قدم [illegible] [illegible] [illegible] در زیر [illegible] در باغ [illegible]

[illegible] و [illegible] تا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] صبح [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

آفاق را گردیده‌ام [illegible] سهل است [illegible] لعل [illegible] هر چند [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] ما را

[illegible] ما را

[illegible] ما را

[illegible] ما را

٢

[illegible] ما را

[illegible] ما را

[illegible] ما را

[illegible] صبا و ما را

[illegible]

٩

[illegible] عشق

[illegible] عشق

[illegible]

زو بنال [illegible] کرده [illegible] پسر الله [illegible] بحر وحشیه با [illegible] [illegible] این بار [illegible] اگر سروی جسمی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

آنچه [illegible] ... به بخت خود [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

هر کس [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

دل پسر [illegible] / لبی [illegible] روی دلت

این ما و بهار [illegible] / [illegible] وصال [illegible]

روزی [illegible] / کاش عیش به عیش [illegible]

[illegible] شاد [illegible] / [illegible]

[illegible]

دین طرز عجیب آشنا نیست [illegible] از ساحت [illegible] ما [illegible]

این خط شریف از ان ماست [illegible] دین نقش حدیث از ان ماست

[illegible] تنها وی مرکز داغ [illegible] پا و صید [illegible] کردی داغ

[illegible] قلم [illegible]

معلوم [illegible] این [illegible] گر منطق آن [illegible]

این نحو چه [illegible] صورت [illegible] وین نحو چه [illegible]

فاقد [illegible] کش [illegible]

[illegible] گویا [illegible]

این خط [illegible]

گر خدمت ماه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] برادر [illegible]

[illegible]

خواجه حافظ علیه الرحمه

بیا که قصر امل سخت سست بنیادست
بیار باده که بنیاد عمر بر بادست

[illegible]

[illegible] نشیمن تو نه این کنج محنت‌آبادست

[illegible]

تتمه در صفحه روبرو

ترا ز کنگره عرش می‌زنند صفیر
ندانمت که درین دامگه چه افتادست

که ای بلندنظر شاهباز سدره‌نشین
[illegible] سروش عالم غیبم چه مژده‌ها دادست

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود
ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزادست

[illegible]

حسد چه می‌بری ای سست نظم بر حافظ
قبول خاطر و لطف سخن خدادادست

مجو درستی عهد از جهان سست نهاد
که این عجوزه عروس هزار دامادست

غم جهان مخور و پند من مبر از یاد
که این لطیفه عشقم ز رهروی یادست

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] / [illegible]

زبان دوات [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

صفات عشق را [illegible] / که در عشق [illegible]

تو چون دوباره [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible]



